

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری؛ بررسی آیه یکصد و هشتاد و پنجم مبارکه آل عمران؛ موت بر هر نفسی مقدر شده است

یکی از آیاتی که در همین بحث آیات معاد به عنوان آیات مربوط به موت باید مورد بحث قرار می گیرد، آیه شریفه 185 سوره مبارکه آل عمران است؛ که می فرماید: «أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران 185) این آیه شریفه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» علاوه بر اینکه در سوره مبارکه آل عمران آمده؛

در آیه 35 سوره انبیاء هم آمده و می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (35 انبیاء).

باز نظیر این تعبیر در سوره نساء آمده است که می فرماید: «إِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (نساء 78)

یا آیه شریفه که می فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» (الرحمن 26)

و در آیات دیگر نیز چنین آمده که: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص 88)

به هر حال اینها آیاتی است که به حسب ظاهر دلالت دارد بر اینکه موت بر هر نفسی مقدر شده است.

بررسی چهار مطلب پیرامون آیه شریفه

مطلب اول: مراد از کلمه نفس در آیه شریفه سه احتمال است: 1. همه موجودات دارای حیات 2. همه موجودات حتی جمادات 3. فقط انسانه

«مطلب اول»: که اینجا باید روشن شود این ست که مراد از کلمه ی «نفس» چیست؟ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، چند احتمال وجود دارد:

«احتمال اول»: آیا این يك معنای عامی دارد که انسان را می گیرد، ملك را می گیرد، جنیان را می گیرد، به اینکه بگوئیم «كُلُّ نَفْسٍ» یعنی «كل ذي حیات» بگوئیم خدای تبارك و تعالی به هر موجودی که حیات داده، به هر موجودی که اعطاء حیات کرده مقدر الهی و سنت حتمیه ی الهی این ست که يك روزی این حیات را از او می گیرد، آیا این معنا مراد است؟

«احتمال دوم»: یا حتی يك معنای عمومی تر در اینجا هست که بگوئیم آیه به حسب ظاهر يك معنای خیلی وسیع تری دارد، پس «كُلُّ نَفْسٍ»، خوب نفس در قرآن کریم بر خود خدای تبارك و تعالی هم اطلاق شده همانند: «كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام 12) و «تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ» (مائده 116) و همچنین بگوئیم غیر از موجودات ذي حیات،

جمادات را هم شامل می‌شود، بگوئیم اینها به حسب ظهور آیه و عموم آیه همه را شامل می‌شود، اما حالا بعداً بیاید تخصیص بخورد.

«احتمال سوم»: یا اینکه نه، فقط این نفس در این آیه فقط مخصوص انسان است، پس «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی «کل انسان»، اما شامل بقیه‌ی موجوداتی که دارای حیات هم هستند نمی‌شود، حتی جنیان ولو اینکه تکلیف دارند اما بگوئیم این آیه شامل آنها نمی‌شود، یعنی بگوئیم آیه دلالت و تعرضی نسبت به جنیان ندارد و نسبت به سایر حیوانات نیز تعرضی ندارد و نسبت به ملائکه هم تعرضی ندارد، بلکه آیه فقط ظهور در خود انسان دارد.

پس سه احتمال در کلمه‌ی «نفس» در آیه هست، یعنی به طور خلاصه:

«احتمال اول»: این است که بگوئیم شامل تمام موجودات ذی حیات می‌شود، یعنی بگوئیم خدای تبارک و تعالی به هر موجودی که حیات داده یک روز هم این حیات را از او می‌گیرد تا نداشتن حیات را بچشد.

«احتمال دوم»: اینکه بگوئیم آیه وسیع‌تر از این معناست که جمادات را شامل می‌شود، حتی چون عنوان نفس بر خدای تبارک و تعالی هم اطلاق شده بگوئیم به حسب ظهور لفظی شامل خود خدای تبارک و تعالی هم بشود.

«احتمال سوم»: اینکه بگوئیم فقط شامل انسان بشود، این یک بحث که باید روشن شود.

مطلب دوم: آیا آیه شریفه قابلیت تخصیص دارد یعنی شامل ملائکه هم می‌شود یا فقط در مورد انسان است؟

«مطلب دوم»: بالآخره بحث دیگری که در این آیه وجود دارد این است که آیا این آیه قابلیت تخصیص دارد یا نه؟ و اینکه شامل ملائکه هم می‌شود، اما آنها تخصیص بخورند، یا در مورد خود انسان آیا از آن آیه‌ی شریفه‌ای که در سوره‌ی مبارکه زمر آمده «فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» (زمر 68) آیا اگر گفتیم این آیه فقط در مورد خود انسان است، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» استثناء دارد یا ندارد؟

این بحث‌هایی است که باید در این آیه‌ی شریفه روشن شود.

علامه طباطبایی: «نفس» سه استعمال دارد 1. نفس با مضاف الیه معنا دارد و این معنای اصلی است پس نفس یعنی ذات 2. نفس به معنای انسانی که مرکب از جسم و روح است 3. نفس به معنای خصوص روح.

راجع به کلمه‌ی نفس، مطلبی را مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه دارند، ایشان می‌فرمایند:

نفس دارای سه تا استعمال است،

«استعمال اول»: در مورد «نفس» این است که بگوئیم اصلاً کلمه‌ی «نفس» خودش به خودی خود یک معنای محصلی ندارد، الآن بگوئیم «نفس» می‌گویند «نفس» چی؟ بدون مضاف الیه معنا پیدا نمی‌کند! اما وقتی مضاف الیه پیدا کرد و گفتیم «نفس انسان» یعنی می‌شود انسان، «نفس الحجر» می‌شود حجر، «نفس الله» می‌شود الله؛

پس نفس در معنای اولی و در استعمال اصلی‌اش، یعنی معنای اصلی و لغوی خالصش این است که به خودی خود اصلاً معنا ندارد، مضاف الیه می‌خواهد و مؤید این معنا این است که شما در ادبیات می‌گوئید: یکی از تأکیدات لفظی نفس است، «رأیت زیداً نفسه» اینکه تأکید لفظی می‌آید معنایش این است که خودش یک معنای جدا و مستقل از چیز دیگری ندارد، می‌فرمایند: این عنوان معنای اصلیش است، آن وقت به این اعتبار آیاتی که در مورد خدای تبارک و تعالی تعبیر به نفس دارد: «كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ

الرَّحْمَةِ» (انعام 12) و «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران 28 و 30) و «يَتَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي» (مائده 116) در سوره ي مبارکه مائده: «وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ» (نساء 116) این استعمال نفس در خدا به همین معناست که مي شود همان «نفس الشّيء» يعني «ذات الشّيء»، که مي توانيم بگوئيم نفس يعني ذات، همان خود آن شّيء.

«استعمال دوم»: بعد فرمودند در مرتبه ي دوم شيوع استعمال پيدا کرده در انسان، کدام انسان؟ انساني که مرکب از روح و بدن است، هم داراي روح است و هم داراي بدن. در اين استعمال دوم ديگر مضافٌ إليه لازم ندارد، در اين استعمال دوم نفس به معنای خود انسان است، با قطع نظر از اینکه بگوئيم مضافٌ إلهي داشته باشد خودش معنای انسان را دارد: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (اعراف 189) و «يَا مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده 32) و «مَنْ قَتَلَ النَّاسَ» يعني «انساناً»، اين هم باز در قرآن کریم کلمه ي نفس استعمال شده در خصوص انسان؛

«استعمال سوم»: باز مي فرمايند در استعمال سوم فقط در خصوص روح استعمال شده، «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُحْزَنُ عَذَابَ الْهُونِ» (انعام 93). چون روح منبع براي علم و قدرت و حیات است و آثار اصلي حیات در روح است، به روح کلمه ي نفس اطلاق شده.

این سه استعمالی است که ایشان مي فرمايند:

هم در قرآن کریم وجود دارد و هم در استعمالات ديگر اين سه تا استعمال هست، پس:

اول: نفس به معنای ذات؛

دوم: به معنای جسم و روح، يعني انسان، خصوص انسان؛

سوم: خصوص روح انسان.

این معنای دوم و سوم را فرمودند در انسان فقط استعمال مي شود، اما در ملك و ملائکه و در اجنه و ساير حيوانات، خود جمادات، به اينها نفس نمي گویند! نفس گاهی اوقات هم در استعمالات عرب يعني انسان ها. نفوس را در خصوص انسان استعمال کنند، پس اين معنای دوم و سوم فقط در انسان استعمال شده. به هر حال اينها استعمالاتي است که در مورد کلمه ي نفس وجود دارد،

مطلب سوم: بررسی کلمه موت در ضمن دو نکته؛ 1. موت يعني عدم «اثر» که در مورد هر چیزی مناسب با همان چیز است 2. معانی فلسفی و روایی موت را نبايد بر کلمه موت تحميل کنيم

«نکته اول»: حالا کلمه ي موت را هم معنا کنيم؛ در لسان العرب و معجم مقاييس اللغة؛ موت را مي گوید: «ذهاب القوة في الشّيء»، يعني اگر يك شئي نيروي خودش را از دست بدهد عرب به اين موت مي گویند و «فقد الأثر و فقد الحياة»، به چیز بي اثر مرده مي گویند و لذا در مورد زمین، خدا می فرماید: «وَأَيُّ لَهمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ» (يس 33) پس زمین بي اثر و زمین بي حاصل را زمین موات و زمین مرده مي گویند و نيز در مورد اصنام و بت ها در قرآن تعبير مي کند به «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءَ» (نحل 31)؛ پس موت به معنای اين است که، «اثر» از بين برود. و وقتی اين طور شد مي گوئيم اثر هر چیزی مناسب با همان چیز است! در انسان اگر بگوئيم موت به وجود مي آيد يعني ديگر آثار حیات ندارد، يعني نه مي فهمد و نه مي بيند و نه درك مي کند، با اين جسمش البته! و نه لمس دارد. يعني قواي ظاهري اش تماماً از کار مي افتد، و در اینجا مراد درك احساسی است نه درك عقلي! موت به اين معناست.

لذا در مورد خود انسان هم در قرآن راجع به نطفه و علقه و مضغه قبل از اینکه ولوج روح شود مي فرماید: «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» (بقره 28) ما قبل از اینکه در اين عالم بياييم مرده بوديم، «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»، اين هم معنای لغوي موت است

«نکته دوم»: و نکته‌ای که اینجا باید توجه داشت این است که ما نباید این معانی که:

در فلسفه یا جای دیگر به عنوان موت و فوت بیان می‌کنند بیائیم اینجا تحمیل بر این کلمه کنیم. در فلسفه پیرامون موت می‌گویند: «مفارقة النفس للبدن بإنقطاع تعلقه التدبيري»، یعنی بگوئیم نفس که تا به حال این جسم را تدبیر می‌کرد، حالا انقطاع پیدا کند و دیگر تدبیر نکند،

یا در روایات داریم که موت انتقال از يك داري به دار دیگر است، اینها را نمی‌شود بیائیم این معانی عقلیه یا معانی‌ای که در روایات آوردند بیائیم لفظ را بر این معانی حمل کنیم و موت «فاقد الحیاة» شود، دیگر تدبیر نفس از بدن منقطع شود، یا انتقال از يك داري به دار دیگر!

اینها در معنای لغوی موت نیست، اینها معانی‌ای است که فلاسفه بیان کردند، یا در روایات ذکر شده؛

پس معانی و استعمالات نفس روشن شد و نیز معنای موت هم روشن شد.

نکته اینکه:

معنای توفی این است که به صورت کامل، روح را از بدن اخراج کردن، یعنی هر توفی‌ای موت است ولی هر موتی توفی نیست، در آنجایی که می‌گوید «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»، در زمان علقه و نطفه، موت هست و توفی نیست، هر توفی موت است ولی هر موتی توفی نیست! لذا از جهت لغوی می‌گوئیم صنم، میّت است و اصنام اموات اند با اینکه جماد هستند و این سنگ‌هایی که می‌پرستیدند قرآن به آنها اطلاق اموات را می‌کند، و بر نطفه هم اطلاق موت شده، یعنی: «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»، حالا که اینها معنای لغوی‌اش اجمالاً روشن شد.

مطلب چهارم: بیان سه نکته در آیه: 1. معنای آیه این است که هر نفسی که موت برایش مقدر شده، موت را می‌چشد 2. آیه فقط انسان را شامل می‌شود 3. اگر قرائن خارجیّه نباشد نمی‌توان آیه را در خصوص انسان دانست.

معنای این آیه‌ی شریفه چیست؟

«نکته اول»: یعنی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر نفسی موت را می‌چشد و هر نفسی موت برایش مقدر شده چه اینکه: کلمه «ذَائِقَةُ» اعلی درجه‌ی درک ظاهری است یعنی دیدن و شنیدن و لمس کردن و ... به مرحله‌ی چشیدن نمی‌رسد! چشیدن در میان اینها اعلی درجه‌ی درک ظاهری است، هر نفسی موت را می‌چشد.

«نکته دوم»: سؤال: حال این نفس را در اینجا چه معنا کنیم؟

«جواب اول»: اینکه آیا می‌توانیم بگوئیم خدا حیات هر ذی‌حیاتی را که از او می‌گیرد، پس شامل حیوان و انسان و ملائکه و اجنه می‌شود، یعنی شامل هر ذی‌حیاتی بشود!

«اشکال بر جواب اول»: این اشکالش این است که ما کلمه‌ی نفس را در لغت یا در جای دیگر به معنای ذی‌حیات نداریم تا بگوئیم نفس یعنی ذو حیات، البته در ذو حیات بسیار استعمال شده، اما اینکه بگوئیم در معنای لغوی نفس خصوص ذی حیات دخالت دارد؛ چنین نیست!

«جواب دوم»: اینکه بخواهیم يك معنایی کنیم که شامل غیر ذی حیات هم بشود، شامل جماد بشود، جمادات هم بگوئیم،

اینها هم «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» □

«اشكال بر جواب دوم»: این اشکالش این است که گرچه بر جماد، نفس اطلاق می‌شود اما همان زمانی که نفس اطلاق می‌شود موت هم اطلاق می‌شود، موت باید يك امر عارضی بر نفس باشد بر حسب آنچه که در این آیه آمده، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، یعنی این نفس تا يك زمانی موت را نچشیده و از آن زمان به بعد موت را می‌چشد و جمادات اموات هستند ولی نمی‌توانیم بگوئیم اینها موت را می‌چشند، موت باید دريك زمانی بر این نفس عارض شود، جمادات از اول اموات هستند، اصنام از اول امواتند، پس آنها هم روشن است که داخل در این آیه نیست. این فقط همین توجیه را دارد که بگوئیم موت معنایش «فقدان الأثر» است، در هر چیزی اثر مناسب او است، اگر امروز آب اثر خودش را از دست داد، نار اثر خودش را از دست داد، خورشید اثر خودش را از دست داد، اینها می‌شود موت. منتهی عنوان «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» در آن صدق نمی‌کند! یعنی اگر ما فقط موت خالی را داشتیم و کلمه‌ی نفس، می‌گفتیم شامل جمادات هم می‌شود، آیه می‌گوید نفسی که «تذوق الموت» است، این «تذوق الموت» دلالت بر این دارد که خودش هم موت را می‌فهمد، می‌بیند درک می‌کند. و آن تسبیحی که اینها خدای تبارک و تعالی را تسبیح می‌کنند به معنای درک نیست و جماد مسلم درک ندارد، حالا بیائیم بگوئیم آن هم يك نوع درک دارد، به هیچ وجه جماد درک ندارد، منافات هم ندارد با اینکه تسبیح خدای تبارک و تعالی هم در ذاتش باشد.

پس ببینید آیه مسلم جمادات و ... را شامل نمی‌شود، آیه خود خدای تبارک و تعالی را شامل نمی‌شود، چون می‌گوئیم باید يك نفسی باشد که موت را بچشد، آیه انسان را شامل می‌شود، یعنی ما اول تکلیف این را روشن کنیم که آیه در میان تمام موجودات غیر از انسان فقط انسان را دلالت دارد. حالا آن آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» را می‌رسیم، ممکن است بگوئیم آن شامل غیر انسان هم می‌شود، او مسلم شامل حیوانات و ملائکه، همه‌ی اینها می‌شود، آن آیه شامل همه‌ی اینها می‌شود، و آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» هم ممکن است بگوئیم توسعه دارد که ان شاء الله بعد از این آیه اشاره می‌کنیم.

«نکته سوم»: اما این آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» می‌گوئیم آیه می‌گوید باید نفسی باشد که موت را بچشد، چشیدن موت در جمادات و ... معنا ندارد. اینجا دقت بفرمایید که ما ببینیم آیا از خود این «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» می‌توانیم بگوئیم مراد خصوص انسان است یا اینکه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» خودش به خودی خود نمی‌تواند ما را به این جهت برساند، بلکه باید آن قرینه‌ی بعد که عرض کردیم «إِنَّمَا تُوقَنُ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این مربوط به انسان است، یا در آن سوره‌ی انبیاء دارد «وَنَبَلُوكُم بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» ما شما را با شر و خیر امتحان می‌کنیم، یعنی بیائیم بگوئیم که از کلام مرحوم علامه همین استفاده می‌شود، ایشان می‌فرماید: این آیه شامل ملك و شامل جن نمی‌شود، چرا؟ چون به قرینه‌ی آن «وَنَبَلُوكُم بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» و نیز به قرینه‌ی «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» (انبیاء 34) که آیه‌ی 34 سوره انبیاست، یعنی بالأخره ایشان با این قرینه‌ی خارجی می‌خواهد بفرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» فقط شامل انسان می‌شود اما اگر این قرینه نباشد چطور؟ از ظاهر کلامشان استفاده می‌شود که اگر این قرینه نباشد ما نمی‌توانیم بگوئیم که نفس فقط دلالت بر خصوص انسان دارد.

مناقشه بر نکته سوم علامه و بیان نظر مختار: بدون قرینه و تنها از خود فراز «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» می‌توان فهمید که موت مختص انسان است چه اینکه درک مختص انسان است

حالا ما می‌خواهیم این راه را طی کنیم ببینیم این بیان درست است یا نه؟ که ما به قرینه‌ی این «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» می‌گوئیم باید موجودی باشد که قبلاً موت را نچشیده و بعد بچشد، و موت را درک کند، سایر حیوانات موت برایشان عارض می‌شود ولی درک الموت ندارند، یکی از نقاط افتراق بین موت انسان و موت حیوان همین است چه اینکه حیوان درک الموت ندارد، کما اینکه درک الحیات هم ندارد ولی انسان درک الحیات دارد یعنی ما الآن می‌دانیم که زنده‌ایم اما حیوان همین را هم نمی‌داند! یعنی زنده هست ولی نمی‌داند و مثل نبات است چه اینکه نبات حیات دارد اما نسبت به این حیاتش توجه و ادراک ندارد. البته حالا این بحث‌ها که گاهی اوقات در حیوانات هم برای بقاء تنازع می‌کنند، بله يك امر غریزی باطنی حیوان است کما اینکه برای گرسنگی‌اش دنبال غذا می‌رود برای بقاءش هم تنازع می‌کند، ولی چیزی را به نام حیات درک نکند و بعد هم بفهمد چیزی به نام موت عارض او می‌شود نیست!

لذا اصلاً در مورد حیوان «تذوق الموت» و «یذوق الموت» هم معنا ندارد، مگر «یذوق الموت تکوینی» بخواهد اراده شود که او نیست! اینجا ظهور در این دارد «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی در حین حصول موت این نفس توجّه به موت دارد، توجه دارد که موت عارضش می‌شود، این حالت فقط مخصوص انسان است، این حالت که در حین حصول موت توجّه دارد به اینکه موت برای او عارض می‌شود مخصوص انسان است، حتی شاید بتوانیم بگوئیم برای ملک هم وجود ندارد، در مورد ملک هم تکویناً بر حسب بعضی از روایات موت عارض آنها هم می‌شود و لذا در بعضی از تعابیر روایی هم وجود دارد که در مورد ملائکه هم وقتی که نفخ صور می‌شود آنها را هم شامل می‌شود. اما می‌خواهم این را عرض کنم که خود آیه می‌فرماید آن نفسی را که می‌گوئیم نفسی است که «حین حصول الموت یذوق الموت و یدرك الموت»! این یذوق معنایش این نیست که فقط این سراغش می‌آید، این تکویناً سراغش آمده، این «یذوق» یعنی «یدرك عن درك» که درك چشایی که حالا در فارسی به آن می‌گویند موت را می‌فهمد، این اختصاص به انسان دارد، اجنه هم معلوم نیست این جهت را داشته باشند!

به هر روی این درك از خصوصیات انسان است که در اصل موت با سایر حیوانات مشترك است ولی در اینکه موت را درك می‌کند مختصّ است، حالا اگر اجنه را هم بگوئیم که در قرآن جن و انس هم ملحق به انسان است!

نکته قابل توجه اینکه:

اولاً: بعضی‌ها در این آیه نفس را فقط به روح گرفتند، بسیاری از مفسرین اهل سنت نفس را به معنای روح گرفتند ولی از آیه استفاده می‌شود که باید دو چیز باشد که یکی از دیگری خارج می‌شود و این در خصوص انسان است، یعنی ملک که يك موجود مجرد است، بگوئیم روح از او خارج می‌شود در مورد او معنا ندارد، آنها موجودات مجردی هستند، ایا بگوئیم از قالب مثالی و نوری آنها مثلاً خارج می‌شود؟

علي ايّ حال ملائکه هم که دو بُعدی نیستند، یکی جسم و دیگری روح، آن هم شامل نمی‌شود، باید دو چیز باشد که یکی بفهمد سر دیگری چه بلایی می‌آید، یعنی انسان است که فقط روحش متوجه می‌شود که از این جسم خارج می‌شود، بعد هم که خارج شد مسلط بر همین جسمش هم هست، می‌داند که این جسمش را کجا می‌برند؟ و می‌داند چه کسی دنبالش می‌آید و چه کسی دنبالش نمی‌آید، حالا مسائلی که اطلاع دارید! این در مورد ملک چطور معنا دارد، حالا بیائیم در مورد آنها هم يك معنای دیگری کنیم موت را، بگوئیم اثر ندارند، نگوئیم موت فقط «مفارقة النفس للبدن» باشد،

ثانیاً: علي كلّ حال اگر ما به این کلمه‌ی «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، یعنی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی هر نفسی موت مربوط به این نفس را می‌چشد، این باید در موجود دو بُعدی باشد و در موجودی که درك کند که این موت عارضش می‌شود، لذا حیوانات و ملائکه خارج می‌شود، حالا بگوئیم این آیه جنیان را شامل می‌شود که حالا به قول يك آقایی می‌گفت «خوفاً منهم» هم این حرف را بزنیم عیبی ندارد. این آیه او را ملحق کند اشکالی نداشته باشد اما کثیری از موجودات دیگر تخصصاً خارج است.

...نجایی که کلام مرحوم نائینی در فرق بین اباحه و

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ